



از منظر جریان‌شناسی تاریخی، می‌توان طیف‌ها و افراد مختلف زمانه سیدالشهدا(ع) را در ۳ جریان کلی مورد بررسی قرار داد.

■ **جریان اول**

جریان سیدالشهدا(ع) شامل خود ایشان و یارانی می‌شد که در صحرای کربلا به‌همراه ایشان به شهادت رسیدند؛ افرادی که مبانی بنیادین و معرفتی خوبی داشتند و مسائل اسلامی را در دوره خود به‌خوبی درک کرده بودند. این جمع چون با استدلال و اندیشه صحیح به مساله امامت پی برده بودند، دیگر در هر مساله‌ای با امام حسین(ع) بحث و جدل نمی‌کردند و نگاه او را کامل‌ترین نگاه نسبت به همه مسائل و نسبت به همه رجال آن عصر می‌دانستند، زیرا نگاهشان به مساله امامت این بود که امام، معصوم از هرگونه خطا و اشتباه است، بی‌هوا و مؤمن راستین است، سخنش سخن خداست و در عین‌حال دشمن‌شناسی قوی و مسلط به مسائل روز و خلاصه حجت است.

در عین حال که نگاه و مبانی این افراد سالم بود، آنها عمل صالح و سالم هم داشتند، چون دید و نگاه سالم به‌تنهایی انسان را حفظ نمی‌کند، چه بسیار افرادی که در روز عاشورا به حقانیت امام حسین(ع) ایمان داشتند ولی چون شکم‌پایشان از حرام پر بود، از قاتلان ایشان شدند اما این افراد، نگاه هم و مبانی سالم داشتند و هم عمل صالح.

■ **جریان دوم**

جریان دوم، جریان اموی به رهبری یزید بود که اساس آن پر ظلم و فساد استوار بود. باطل بودن جریانی مثل یزید الان برای ما کاملاً روشن است اما در آن دوره با همه فسق و فحوش، شفاف نبود. منطبق بنی‌امیه منطق استیکبار، تفرعن و قبیله پرستی بود. نیازی به توضیح نیست که این منطق، منطق باطلی است و قدرت‌هایی مثل آمریکا، اسرائیل و انگلیس الان همان منطق بنی‌امیه را دارند و خود را برتر می‌دانند. می‌توان گفت مبانی مدرن غرب، همان نگاه بنی‌امیه است اما با تنوری پرزادی قوی‌تر و شبک‌تر. این تفکر باطل است و با فطرت انسانی تعارض دارد و جریان حضرت سیدالشهدا(ع) تعارض و تقابل با این جریان بود. تقابل جریان حسینی و جریان اموی با یکدیگر کاملاً روشن است.

■ **جریان سوم**

اما در میان ۲ جریان یاد شده، جریان سومی وجود داشته که توجه به آن اهمیت ویژه‌ای دارد. این جریان، جریان گسترده و بزرگی است که زیاد به آن پرداخته نشده است، ولی واقعاً نیاز به بحث دارد. این جریان، خود به چند دسته کوچک تقسیم می‌شود، بسیاری از افراد این جریان کسانی بودند که در ظاهر یا حتی در مواردی در باطن، طرفدار و محب سیدالشهدا(ع) و خیلی مواقع هم همراه اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند اما این حب و ارادت مانند جریان رهروان سیدالشهدا(ع) حب و ارادت تام نبود به‌طوری‌که حاضر نشدند با نهضت عاشورا همراهی کنند. البته هر قسم از این جریان به یک دلیلی که بیان خواهد شد، حاضر نبود هزینه‌قیام در کنار امام حسین(ع) را بپردازد.

قسم اول از این جریان افرادی هستند که در رکاب اهل‌بیت حرکت می‌کردند اما به دنبال منافع مالی و دنیوی خود بودند. به هر حال آنمه اطهار(ع) به‌دنبال برپایی حکومت بودند، جایگاه و اعتباری در عالم و روزگار خود داشتند و عده‌ای می‌خواستند از ایسن موقعیت برای خود دکائی بساز کنند، دم و دستگاره درست کنند و به نان و نوایی برسند. بخشی جزینا ال ای الحسن فلم نجد عنهم ایاله ولا جمعا للمال ولا مکیده فی الحرب؛ ما فرزندان ابالحسن را آزموده‌ایم در نزد اینها از حکومت کردن، جمع‌آوری مال و ثروت و حبله و مکر در جنگ خبری نیست». وی با این جمله راز همراهی گذشتاهش با

تاملات



گفتاری از حجت‌الاسلام دکتر جواد سلیمانی‌امیری

چه کسانی امام حسین (ع) را یاری نکردند؟

نزد ما بیا تا شاید خدا به‌واسطه شما ما را بر محور حق گرد آورد. «عبان بن بشیر» در قصر حکومتی لانه کرده ولی ما روز جمعه با او نماز نمی‌گزاییم و برای نماز بعد همراهش از شهر خارج نمی‌شویم. اگر بفهمیم شما نزد ما می‌آیی، او را از شهر آکوفه! بیرون می‌کنیم و به شام برمی‌گردانیم.»

اما او روز عاشورا به یاری امام نیامد در حالی‌که می‌دانست سیدالشهدا برحق است و یزید از ریشه فاسد است اما شک کرد و نیامد. بعد همین سلیمان بن صرد بعد از عاشورا گفت ما خودمان امام حسین(ع) را دعوت کردیم و ایشان میهمان ما بودند ولی به‌خاطر عدم یاری ما به شهادت رسیدند. حالا باید برویم کشته و شهید شویم تا پاک شویم به‌همین دلیل فرمانده قیام توأیین شد

و طی سخنرانی‌اش گفت: «ما در انتظار آمدن خاندان پیامبرمان بودیم و به آنها وعده یاری دادیم و به آمدن ترغیب‌شان کردیم ولی وقتی آمدند، یاری‌شان نستیم و دورویی کردیم و تماشاچی شدیم و منتظر ماندیم ببینیم چه می‌شود. تا اینکه فرزند پیامبرمان و باقی مانده و شیره جان، گوشت و خون پیامبر(ص) نزد ما کشته شد.» سپس به مردم گفت: «به‌جا یخیزید که خدایتان خشمگین است. نزد همسرانتان و فرزندانان بازنگردید تا خدا از شما راضی شود. گمان نمی‌کنم خدا راضی شود مگر اینکه قاتلانش را بکشید یا

کشته شوید. از مرگ ترسید؛ والله اگر از مرگ بهراسید، دلیل می‌شوید.»

وقتی شخصیت سلیمان بن صرد را زمان امیرالمؤمنین پیگیری می‌کنیم، می‌بینیم خود و حزب خود داشته باشند، نه‌تنها با شیعه و شیعیان، بلکه با اسلام و انقلاب اسلامی دشمنی دارند،درصدنابودی اسلام هستند، می‌خواهند فرهنگ و سبک زندگی مردم همان‌گونه باشد که آنها می‌خواهند، برای مردم اهمیت قائل نیستند، به‌راحتی به بی‌عقوب مردم تجاوز می‌کنند، مردم را برده خود می‌پندارند و از قتل و غارت‌شان هیچ باکی ندارند و برنامه‌ریز، زیرک، تشکیلاتی و حزبی عمل می‌کنند

حضرت علی(ع) نپذیرفتند و به‌ه او فرمودند: «تو دچار تردید شده‌ای. منتظر ماندی و نیرنگ به کار بردی، در حالی‌که نزد من از مورد اطمینان‌ترین افراد بوده‌ای. چه چیز تو را واداشت تا از اهل‌بیت پیامبرت دست برداری؟» شخصیت سلیمان بن صرد به‌گونه‌ای بود که در کارها ثابت قدم نداشت، شک می‌کرد و دوباره تصمیم می‌گرفت. ابن‌سعد در کتاب «الطبقات‌الکبری» درباره سلیمان می‌نویسد: «کان کثیر الشک و الوقوف؛ شخصیتش به‌گونه‌ای بود که خیلی در کارها تردید به دل راه می‌داد و توقف می‌کرد.»

قسم چهارم شامل افرادی می‌شود که بررسی زندگی‌شان واقعاً برای امروز عبرت‌آموز است. این افراد حقیقتاً طرف‌دار امام حسین(ع) بودند. نه مشکل بیمارلدی داشتند و اهل فساد بودند، نه نفاق و تردیده‌های ناروا، و از جنگ و جبهه و جهاد هم نمی‌ترسیدند اما نگاهشان به مساله امامت مانند اصحاب سیدالشهدا(ع) نبود و آن معرفت عمیق و

فرزند جعفر ایسن مبلغ را صرف کنسز و تجملات نمی‌کرد بلکه انفاق هم می‌کرد. به هر حال این کار زمینه مرادواتش با معاویه را زیاد کرد، حتی آنقدر مرادواتش با بنی‌امیه زیاد شد که یک بار معاویه دختر وی را برای یزید خواستگاری کرد. او هم می‌خواست به این ازدواج رضایت بدهد ولی امام حسین(ع) جلویش را گرفتند و به وی فرمودند: حالا دیگر کارت به جایی رسیده که می‌خواهی به اینها (بنی‌امیه) زن بدهی؟ اینها که خون بنی‌هاشم از شمشیرهایشان می‌چکد. بعد ابن‌جعفر در جواب سیدالشهدا(ع) گفت چه‌کار کنم، بدهی دارم و در سایه این ازدواج، مالی به من می‌رسد.

طرح معاویه این بود که با توجه به موقعیت جعفر طیار در خاندان، خانواده‌اش را در مقابل خانواده علی(ع) به‌عنوان رقیب مطرح کند. هدفش از بزرگ جلوه دادن فرزند جعفر کاستن منزلت فرزندان علی(ع) بوده؛ چنانکه‌یکبار به او گفت: «جعفر حسن و حسین را بزرگ می‌شماری؟ در حالی‌که آنها بهتر از تو نیستند، پدرشان نیز از پدر تو بهتر نیست و اگر فاطمه دختر پیامبر نبوده، می‌گفتم مارت را اسماء نیز از او کمتر نیست.» اگرچه او به معاویه گفت به‌خدا این دو و پدرشان بهتر از من هستند، ولی اگر کید معاویه و خدعه او خوب برایش جا افتاده بود، باید به معاویه تودهنی محکم‌تری بزند، لکن ظاهراً به این نتیجه رسیده بود که با امویان باید با ادبیات ملایم گفت‌وگو کرد.

کسانی مانند محمد بن حنفیه و ابن‌جعفر و ابن‌عباس به‌خاطر ارادت قلبی و رابطه فامیلی‌ای که با سیدالشهدا(ع) داشتند، اگر کسی نزد آنها با سیدالشهدا(ع) می‌جنگید، آنها قلعاً به کمک حضرت می‌آمدند ولی چون اساس حرکت را درست نمی‌دانستند، آن‌قدر پای کار امام نبودند که به‌همراه ایشان از شهری به شهر دیگر بروند. این موضوع نشان می‌دهد انقلابی بودن و پای یک نهضت بودن، خودش مراتبی دارد و امثال ابن‌جعفر به‌خاطر ضعف تئوریک و روحیه سازش، فقط حداقلی از این روحیه را داشتند.

یکی دیگر از مصادیق دسته چهارم، ابن‌عباس است. او نیز آرام‌آرام محاسباتش نسبت به بنی‌امیه عوض شد؛ یعنی مبارزه مسلحانه با آنان را در آن شرایط سزاوار نمی‌دانست. زمینه‌های اشتباه محاسباتی جناب «عبدالله بن عباس» موجب شد بنی‌امیه همچنان به او امیدوار باشند و سعی کنند از طریق او در اراده اهل‌بیت علیهم‌السلام در مبارزه با ظلم و استکبار امویان، اخلاص ایجاد کنند. امروز هم جریان استکبار یکی از مدل‌های نفوذش اینگونه است. نگاه و مبانی امروز رهبر حکیم انقلاب نسبت به موضوع نفوس، برگرفته از نگاه سیدالشهدا(ع) است، زیرا تاریخ‌نور سیدالشهدا(ع) را که پیگیری کنیم، می‌بینیم همان نگاهی است که سیدالشهدا(ع) نسبت به مواجهه با استکبار داشته‌اند. دشمنی آمریکا با ما، دشمنی با جمهوری اسلامی به‌عنوان یک کشور و حضرت امام خحینی و مقام معظم رهبری به‌عنوان یک شخص نیست بلکه دشمنی با انقلاب اسلامی و حتی به‌طور کلی‌تر، با اسلام است.

اساساً بنی‌امیه با آمریکا و اسرائیل از جهات متعددی شباهت دارند. انگار ماهیت مشترکی در تاریخ دارند. همه زاده‌خواه هستند، انحصارطلبند، می‌خواهند همه عالم را زیر سلطه خود داشته باشند، نه‌تنها با شیعه و شیعیان، بلکه با اسلام و انقلاب اسلامی دشمنی دارند، درصد نابودی اسلام هستند، می‌خواهند فرهنگ و سبک زندگی مردم همان‌گونه باشد که آنها می‌خواهند، مبتلا به بی‌پولی می‌شد. به تعبیر امروزی، در سبک زندگی‌اش اهل قناعت نبود و زندگی پرخرجی داشت. معاویه از همین مشکل و روحیه او استفاده کرد. او روی شخصیت ابن‌جعفر کار کرد و پول به او می‌داد. یک‌میلیون درهم برای وی مقرر تعیین کرد و یزید هم که آمد این یک‌میلیون درهم را به ۲ میلیون درهم تبدیل کرد. معاویه مدعی بود به هیچ‌یک از بنی‌امیه به اندازه‌ای که به پسر جعفر طیار کمک مالی کرده، کمک نکرده است. البته

در «چگونه دیدن کربلا» استاد اصغر طاهرزاده: در این نکته هیچ شکی نیست که کربلا تابلوی کاملی از زندگی دینی است تا انسان در هیچ شرایط و مواعی از سیر به سوی خدا باز نماند و از همه سخت‌تر شرایط و مواعی است که امویان در مقابل مسلمانان قرار دادند که عملاً در آن شرایط از اسلام جز قالبی باقی نمی‌ماند و تمام ارزش‌های الهی در ذیل ارزش‌های جاهلیت به حجاب می‌رفت و سب حضرت علی(ع) که نمونه کاملی از یک انسان معنوی بود، حکایتی است از روح کلی حاکمیت امویان که بناسبت به اسم اسلام بر مسلمانان حکومت کنند. در نظر بگیرید اگر حکومت حزب اموی ادامه می‌یافت و نقشه‌های معاویه به بار می‌نشتست، از اسلام چه چیزی باقی می‌ماند؟ با بررسی شواهد تاریخی می‌توان جایگاه امویان را در تاریخ اسلام بررسی کرد و به نتیجه رفتار آنها رسید و روشن کرد نهضت کربلا متوجه دفع خطر امویان از اسلام بود تا جهان اسلام را - اعم از شیعه و سنی- از فتنه آن حزب آزاد کند. با چنین توجهی به نهضت، حضرت امام حسین(ع) روح و رویه‌ای را کالبدشکافی کرد که همواره اسلام حقیقی را نشانه می‌رود و خواسته یا ناخواسته زمینه ضدارزش شدن ارزش‌های حقیقی را پدید می‌آورد. در تحلیل واقعه کربلا ۲ نکته مهم است. موضوع اول آنکه علاوه بر بررسی زمینه‌هایی که منجر به شهادت امام حسین(ع) شد به این نکته باید پرداخته شود که «باید چگونه آن زمینها را از زیبایی کرد تا امروز جامعه اسلامی گرفتار همان تفکراتی نشود که به اسم توسعه غربی زمینه‌ساز ضدارزش شدن ارزش‌ها می‌شود»، اینکه آن تفکر چه خصوصیات دارد و چگونه باید از آن فاصله گرفت. موضوع دوم، توجه به روش حضرت سیدالشهدا(ع) است که حضرت چگونه توانستند جهان اسلام را از نقشه عظیم سر کرده امویان یعنی معاویه رهایی بخشند و راز این رهایی را چگونه باید جست‌وجو کرد؛ رازی که اصحاب حضرت متوجه آن شدند و به زیبایی تمام حضرت را یاری کردند، اما نه برای شهید شدن، بلکه برای تحقق زیباترین شهادت:

۱- مسلم «هرکس به هر مقامی رسید از کربلا رسید.» اما آنچه بیش از همه مهم است چگونه دیدن کربلا است. اگر کربلا وطن عشق است و نوید جادولگی و آموزشکده نهراسیدن از مرگ؛ در «چگونه دیدن کربلا» از نگاه دیگر را نیز باید از یاد نبرد و آن «چه شد که کار به قتل سلطان عشق یعنی حسین(ع) کشیده‌شد؟»

۲- در «چگونه دیدن کربلا»، یک‌وقت به حسین(ع) می‌نگریم که چگونه دارا را تا اوج آس و خدا جلو می‌برد و در دریای اشک شوق وصل غرق می‌کند و یک‌وقت به یزیدیان می‌نگریم که چگونه حزب‌های خولست شناخته‌نشود که چه شیشه‌ها در سر داشتند، اهل‌البیت(ع) می‌نشینیم که چه خون ل‌ها خوردند.

۳- در «چگونه دیدن کربلا»، یک وقت رانسان را به سوی کعبه مقصود، در راه حسین(ع) می‌نگریم و یک‌وقت باید راه انحراف از اسلام را در خون ریخته سیدالشهدا(ع) ریشه‌پایی کنیم تا کربلا را با ۲ چشم «جمل» و «جلا» دیده باشیم.

۴- در «چگونه دیدن کربلا» هر چند ناخواسته- لحظه‌ای باید چشم از حسین(ع) برداشت و لشکری چشم دوخت که سراسر ظلمات است و سعی کرد جایگاه تاریخی آن لشکر را ریشه‌پایی و روح و روان آنان را کالبدشکافی کرد تا معلوم شود از کجا شروع کرده‌اند که هم‌اکنون در جبهه مقابله با حسین(ع) قرار دارند.

۵- در «چگونه دیدن کربلا» باید به لیخندهای حسین در قتلگاه نیز چشم دوخت که چه خطر بزرگی را از سر اسلام عزیز به در برده است که اینچنین در خون خود قهقهه می‌زند و صدای شکر خود از این پیروزی به آسمان بلند کرده است.

۶- در «چگونه دیدن کربلا» اگر بصیرت فهم فاعله امویان شناخته‌نشود که چه شیشه‌ها در سر داشتند، هرگز به فهم کربلای حسین(ع) نخواهیم رسید و در آن صورت به هیچ‌جانرسیده‌ایم.

۷- «چگونه دیدن کربلا» می‌توان فهمید چگونه در بازار عشق و شهادت می‌شود «خود» را بدهید و اسلام از دست‌رفته را بازستاید و به معجزه عشق ایمان بیابردید که در مسیر عشق، هرگز راه‌های اموی به بن‌بست نمی‌رسد، هر چند حزب پیچیده اموی مسیر آن را سد کند و لذا شناختن حیل‌های عظیم امویان ما را متوجه نقش عظیم حسین(ع) می‌نماید که راه حسین(ع) چگونه راهی است، راهی که هرگز امویان آن را نمی‌بینند و از آن سر درمی‌آورد.

۸- در «چگونه دیدن کربلا» اگر جایگاه مناجات‌های شب‌عاشورا درست دیده نشود، هرگز کربلا دیده‌نشده است و هرگز راز نشاط و امیدواری حسین(ع) در بعد از ظهر عاشورا فهمیده نخواهد شد و او دادنه کربلا که باید تا بد جان ما را گرم نگه دارد، محروم می‌شویم.

۹- در «چگونه دیدن کربلا» وقتی برای تو محبوب‌ترین انسان‌ها، اصحاب کربلا خواهند بود که بغهیم چه می‌فهمیدند که اینچنین مرگی را انتخاب کردند، و پروانه‌وار در کنار مولای‌شان برپر شدند تا در شهادت مولای‌شان او را کمک کرده باشند و نه در حفظ کردن و مدفن آن حضرت. آیا عجیب‌تر از این می‌شود که باران امام، امام را در تحقق بهترین شهادت یاری کنند؟ چه رازی در ماندگاری اسلام در این نوع مردم یافتند؟

اینها تنها چند سوال از هزاران سوالی است که در چگونه دیدن کربلا و چه نتیجه‌ای گرفتن از آن موثر است و چشم حقیقت‌بین و حقیقت‌یاب باید بدان توجه کند.

منبع: دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی‌خامنه‌ای